

کفتارهای عرفانی

(قسمت هشتاد و چهارم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات آذر ۱۳۹۰)

صد و سی و چهارم

فهرست

جزوه صدوسی و چهارم - گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و چهارم)

(بیانات آذر ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

مزاج‌های مختلف در انسان هست / خداوند بشر را جمع
اضداد قرار داد / حالات مختلفی را که خداوند ظاهر
می‌کند، هر کدامش را در موقعش باید انجام داد / رحمت
الهی همیشگی است. از خصوصیات رحمت، صلح است و
آرامش / مرحله‌ای بودن راه و تحمل همه چیز / به پله‌ی
دوم راه که رسیدید به پله‌ی اول به تحقیر نگاه نکنید؛

داستان موسی و شبان. ۹

در مورد خیام / همیشه علت با معلول همراه است / حیرت
مرحله‌ای است از سلوک / سالک در حیرت نباید بماند،
باید طی کند و رد شود / قوانین مربوط به ستارگان و
افلاک، بالای این قوانین خداوند خودش هدایت می‌کند /
اگر بندگان خدا، همیشه به یاد خدا باشند یعنی در واقع

خودشان را فراموش کنند اینطوری خودشان دعا هستند. ۱۳

بیعت و پیمان / یادآوری عهده‌ی که با خداوند داریم /
ولایت، نسخه‌ی اصلی پیمان، دست ولی خداست و
دست‌به‌دست می‌گردد / خداوند تصمیمی که می‌گیرد به

- ۱۸..... ما اعلام نمی‌کند/ فاسد شدن پیوند، قاتل علی علیه السلام .
- در مورد بیعت/ درباره‌ی اینکه می‌گویند آیه‌ی بیعت در مورد جنگ است؟/ توجّه خاصی است که خداوند به ایمان زن‌ها کرده است/ ایمان زن‌ها در جامعه خیلی مؤثر است/ داستان‌هایی از ایّام عاشورا؛ ما سری که در راه خدا دادیم پس نمی‌گیریم/ اهمّیت بیعت و تعهد زن‌ها.
- ۲۲..... لطف دائم و لطف گاه‌به‌گاه/ نفخه‌ی الهی/ خداگونه شدن آدم/ اختیارات و آزمایشات انسان/ اگر در هر حال شکرگزار خدا باشیم علامت این است که همه‌ی لطف و قهر او را لطف می‌دانیم/ هر چه از خدا صادر می‌شود لطف است.
- ۲۶..... سالروز واقعه‌ی عاشورا، ان‌شاءالله محرّکی باشد ما را به حرکت وادارد، حرکتی که هدفش معلوم است/ در مورد امام حسین علیه السلام: دوران کودکی و جوانی و در دوران امام حسن علیه السلام/ شهادت در ضمن اینکه بالاترین مقام است ولی نمی‌تواند هدف باشد/ شهادت‌طلب معنی ندارد/ رؤیای حضرت امام حسین که خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند/ داستان بیرون آمدن امام حسین از مگّه در بین مراسم حج/ در مورد ایراد به امام حسین که می‌گویند به دست خودتان، خودتان را به هلاکت نیندازید/ در مورد

منتقدین به امام حسین، کسانی که امر حاکم وقت را از امر پیغمبر هم بالاتر می‌دانند/ داستان‌هایی از الگوهای

مکتب امام حسین. ۳۱.....

در مورد سلام/ تحیت یعنی سلامتی/ یاد بگیریم از هویت انفرادی خودمان به نفع هویت دسته‌جمعی موقتاً استعفا بدهیم/ این ایام (عزاداری امام حسین) برای یادآوری است که همیشه باید این افکار را داشته باشید. ۴۳.....

در مورد آنچه نمی‌فهمیم/ شک در نماز، وسواس/ خداوند می‌خواهد منظم باشیم که در این صورت اگر زحمت بکشیم، لیاقت خواهیم داشت که بفهمیم/ خلقت، مبتنی بر زمان و مکان است/ بزرگان یقین و ایمان دارند، زحماتی که می‌کشند به امر خداست و خدا اجر می‌دهد و

هیچ ناراحتی از آن ندارند. ۴۴.....

شهادت را اگر بالاترین مرحله‌ی سلوک می‌دانیم، در این صورت تسلیت ندارد/ دعوت امام حسین به کوفه/

توآیین و پشیمانی آنها. ۴۹.....

پیمان گرفتن خداوند از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم/ خداوند در ادیان مختلف عزا نیافریده، جشن و سرور آفریده/ در ماه رمضان باید سی روز از تمام لذات، خودتان را محروم کنید/ در مورد عید فطر/ روزه گرفتن در عید فطر حرام است/ اگر عزا

می‌گیریم در واقع استغاثه می‌کنیم که خدایا ما را از این
بلا که یک عده‌ای علی را بکشند دور بدار و چنین
وظیفه‌ای به ما مردم نده. ۵۵.....

فهرست جزوات قبل..... ۶۱.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح‌علی‌شاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخوایم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤال که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، برسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می‌نویسند شش‌بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده‌بار

هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خداوند بدن را از جمع اضداد آفریده است. مزاج‌های مختلف در انسان‌ها هست. از بعضی انسان‌ها همیشه باید خون بگیرند، خون زیادتر است و به بعضی انسان‌ها همیشه باید خون بدهند. غیر از بیماری یعنی در حال عادی هم اینطور هستند.

خداوند انسان را آماده کرد برای اینکه روح خودش را می‌خواست در او بدمد. او را منطبق با روح خودش یا روح خودش را منطبق با او قرار داد یعنی روح انسانی هم این چهار مزاج را دارد، بعضی انسان‌ها عصبانی هستند. بعضی انسان‌ها ملایم، نرم، خیلی مهربان که حتی در یک انسان هم گاهی این حالات مختلف وجود دارد. این است که خداوند بشر را جمع اضداد قرار داد. چون می‌فرماید: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲**، باید از تمام صفاتی که خداوند دارد یک شعله‌ای در او باشد، یکی نماینده‌ی غضب الهی بشود، البته چنگیز این حرف را می‌زد ولی حرف راست را از هر کسی باید شنید. گفت محمد پیغمبر رحمت خدا بود و من پیغمبر غضب خدا هستم چون «غضب، قهار» هم از صفات خداست. منتها او اینطوری گفت. ما بگوییم پیغمبر، مظهر رحمت الهی بود، چون اصل بر رحمت الهی است. فرمود: **سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي**، رحمت من از غضب من پیشی گرفت، بیشتر است. این

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۹/۱۰ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

است که در انسان هم همه‌ی این صفات هست. بنابراین باید انسان تحمل داشته باشد، حالات مختلفی که خداوند ظاهر می‌کند هر کدامش را در موقعش باید انجام داد. رحم و شفقت داده‌ی خداوند است ولی آن شعر سعدی می‌گوید:

تَرْحَمَ بَرِ پَلَنگِ تیزدندان

ستمکاری بُوَد بَرِ گوسفندان

این است که رحمت الهی همیشگی است و اصل، بر رحمت است. از خصوصیات رحمت هم، صلح است و آرامش. خداوند می‌خواهد این بشری که آفریده و قرار است خلیفه‌ی خدا باشد، درجات تکامل را طی کند. همان اوّل به فرشتگان نفرمود که سجده کنید. البتّه خداوند وقتی بخواهد می‌گوید: كُنْ فَيَكُونُ^۱ محتاج به مراحل نیست ولی مراحلی در خلقت این انسان آفرید برای اینکه به ما هم بگوید شما مرحله به مرحله می‌آیید جلو، یک مرتبه فکر نکنید از نردبان چهل پله‌ای، از همان پله‌ی اوّل، پا را باید بگذارید روی پله‌ی چهارم، نه! از پله‌ی اوّل باید شروع کنید، همان پله‌ی اوّل روزی شماس است، همان پله‌ی اوّل عصای دست شماس است. آن پله را که مستقر شدید، دنیا را در آن پله می‌بینید. بعد هر لحظه ممکن است تصوّر کنید دنیا همین است که از همین پله می‌بینید، نه! خداوند به شما محبّت می‌کند که البتّه اینجا، همان

۱ . سوره بقره، آیه ۱۱۷ / سوره آل عمران، آیه ۴۷ و ۵۹ / سوره انعام، آیه ۷۳ و...

اراده‌ای که خودش در انسان یک نمونه آفریده، کمک می‌کند که خودتان هم کمک کنید، از پله‌ی اوّل بروید به پله‌ی دوّم. اما پله‌ی دوّم که رفتید، به پله‌ی اوّل که نگاه می‌کنید، با تحقیر نگاه نکنید. آن داستان البتّه بی‌تناسب نیست، تناسبی دارد با داستان مثنوی:

دید موسی یک شبانی را به راه
کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم کنم شانه سرت
وقت خواب آید برویم جایکت
و امثال اینها. در تصوّر خودش، خدا را مثل خودش فرض
می‌کند و برایش قربان صدقه می‌رود. موسی علیه السلام که شنید:
گفت: های! خیره سر شدی
خود مسلمان نشده کافر شدی
خیلی با تندی گفت این چه حرف‌هایی است که می‌زنی؟! بعد
خدا به موسی غضب کرد، فرمود به موسی که تو را برای همین‌ها
فرستادم. گفت:

تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی
که موسی دوید پیدایش کرد و گفت:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

گفت ای موسی دهانم دوختی

از پشیمانی تو جانم سوختی

موسی خودش آمد پایین که او را از پله‌ی اوّل و دوّم ببرد بالا

ولی خودش چند پله آمد بالا. خداوند به خلوص نیّت این نگاه کرد، دید.

منظور این مرحله‌ای بودن است، به ما می‌گوید که همه چیز را باید

تحمل کرد، به همان مرحله که هستید توجه کنید ولی دنبال مرحله‌ی

بالا باشید. راهمان را ادامه بدهیم، مثل اینکه ما سرمان پایین است

داریم از راه آسفالته می‌رویم، به یک جاهایی می‌رسیم، به خدا می‌گوییم

که اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱ این دو راه شده، کجا بروم؟ آنجاست که خداوند

دستت را می‌گیرد و تو را می‌برد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در مورد همه‌ی شعرا کتاب‌هایی نوشته‌اند راجع به اشعارشان شرحی داده‌اند ولی راجع به خیام کمتر مطلبی هست. خیام اصلاً شاعر نبود، هیچ شعری جز این چند تا رباعی ندارد، مثل باباطاهر. این است که راجع به او هم مطلب کم است منتها خیام یک جهت خاصی دارد، همه‌ی اشعارش در همان ردیف هم است. خیام ریاضی‌دان بود. ریاضی یعنی دو دوتا چهارتا. اگر یک چهارتا ببینید نمی‌شود که در آن دو دوتا نباشد. تا گفتند دو دوتا؟ حتماً چهارتا می‌شود یعنی این رابطه‌ی علت و معلول. رابطه‌ی علت و معلول نه علت به معنای این لغتی است که ما می‌گوییم، نه معلول به این معنا. علت یعنی هر چیزی که جهت دیگری را به وجود بیاورد این را می‌گویند: علت. آن جهت دوم هم که به وجود می‌آید، می‌گویند: معلول. به آب حرارت بدهید، آب جوش می‌آید. علت جوش آمدن، حرارت است و جوش آمدن آب، معلول است، معلول حرارت. دو دوتا علت می‌شود. چهار، معلول آن می‌شود یعنی همیشه دو دوتا، چهارتا است.

همیشه علت با معلول همراه است. خیام در این فکر بزرگ شد، اصلاً تمام زحماتش در این فکر بود. البته حکمت و فلسفه‌ی قدیم را هم یک مقداری خواند که آنها می‌گفتند که هر چیزی، همین رابطه‌ی

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۹/۱۱ ه. ش.

علت و معلول که ما می‌بینیم، این رابطه را خدا آفریده و همه چیز به دست خداست، منتها ما چشم دیدن قدرت خداوند را نداریم، این قواعد را برای ما بیان کرده که مطابق اینها رفتار کنیم. حالا خیامی که همیشه با ریاضی سر و کار داشته یعنی همیشه با دو دوتا می‌شود چهارتا، یک وقت می‌بیند که دو دوتا شد شش تا! حیرت به او دست می‌دهد. برای خود ما هم خیلی حیرت‌ها دست می‌دهد. می‌گوییم فلان کار باید می‌شد، نشد، عجیب است! این حیرت یک مرحله‌ای است از سلوک، تقریباً می‌شود گفت همه‌ی سالکین، سلاک از این مرحله‌ی حیرت رد شده‌اند.

فرض کنید خود شما از یک محیط خشکی دارید رد می‌شوید، یک وقت پای شما یخ کرد، حیرت می‌کنید می‌گویید: در اینجا این سرما از کجا ایجاد شد؟! سلوک هم همینطوری است. خیام هم از این مرحله‌ی خشکی ریاضی، خشکی دو دوتا چهارتا می‌خواهد رد بشود، به او حیرت دست می‌دهد. در آن حالات حیرت، رباعیاتی می‌گوید یعنی در واقع زیر تمام آنچه گفته، می‌زند و دور می‌اندازد. البته چون تقریباً مثل اینکه معاصر غزالی‌ها بوده، شاید با آنها هم، صحبت داشته ولی ما نمی‌دانیم. اشعاری که دارد همه از همین قبیل است. یکی از ریاضیات قدیم، ریاضیات هیئت و نجوم بود که می‌گفتند تمام خصوصیات

که در روی زمین رخ می‌دهد، تمام حالاتی که برای ماها پیدا می‌شود، از ستارگان است و فلکِ ستارگان که گردش می‌کند. این هم نه از ریاضیات بود که خیام هم خیلی کار کرد، تقویمی تا هزارسال بعد از خودش نوشت. تماش هم درست درآمده، خسوف و کسوف، اول ماه، رؤیت و همه‌ی اینها را درست درآورده است. این خیام که اینطوری تا هزارسال بعد می‌گوید. جای دیگری می‌گوید: «در گوش دلم گفت» معلوم می‌شود به دل توجه داشته:

در گوش دلم گفت فلک پنهانی

حکمی که قضا بود زمن می‌دانی

یک حکمی که فرمان الهی است.

در گردش خویش اگر مرا دست بدی

خود را برهاندمی ز سرگردانی

می‌گوید: ستارگان تمام اعمال ما را تعیین می‌کنند که چی در کجا باشد و آن فلان ستاره در چه برجی باشد ولی می‌گوید اینطور نیست. خود آن ستاره به فلک گفت که اگر من می‌توانستم، اول خودم را از این سرگردانی نجات می‌دادم. برای اینکه سیاره، ستاره همیشه می‌چرخد، همیشه سرگردان است.

همه از مرحله‌ی حیرت رد می‌شوند. آیه‌ی قرآن هم هست که

بعد از آنکه به اصطلاح حالات روز قیامت و آتش‌های آنجا را می‌گویید، می‌فرماید: **وَإِنَّ مِنْكُمْ لِلْآرِدِّهَا، هَمَهَى** شما از این آتش باید رد بشوید. کسی از پیغمبر پرسید شما هم همینطور؟ شما که پیغمبر هستید؟ فرمودند: **بله! من هم از این آتش رد می‌شوم منتها من وقتی وارد می‌شوم آتش سرد می‌شود و ندا می‌کند، می‌گوید: خدایا! این حبیب خودت را ببر که من سرد شدم.**

یکی از این آتش‌ها حیرت است که سالک در حیرت نباید بماند ولی حیرت را ببیند، یک مدّتی داشته باشد، از مراحل سلوک است. یک مدّت هر چه فکر می‌کند چرا اینطور است؟ چرا آنطور است؟ من که اینطور فکر می‌کردم که هر که کار خیر کند، مثلاً خداوند خیر می‌دهد. چرا حالا من هر چه خیر می‌کنم، شر می‌بینم؟ ولی این مرحله را باید ببیند، طی کند و رد بشود، در اینجا نماند. بعد از این مرحله، ایمان است. مراحل ایمان شروع می‌شود. بنابراین از این حیرت‌ها ناراحت نشوید، باید این فکر را بکنید که خداوند ستارگان و افلاک و اینها را آفرید، احکامی هم برای آن ذکر کرده و همه‌ی منجمین و همه‌ی ریاضی‌دان‌های قدیم گفته‌اند، منتها بالای این قوانین، خداوند خودش هدایت می‌کند. علما ناچارند بگویند استثناء شده است. همان استثناها را خداوند بنابه چه مصالحی ایجاد می‌کند؟ بنابراین ما به جای اینکه

مستندمان همین دو دوتا چهارتا، یا همین که رسم هست، دعانویس، دعا بنویسد و فلان و اینها، خوب است. اینها فقط از اول هم که رسم شده به این معنا بوده که خواستند این انسان غافل را به این بهانه، یک لحظه به یاد خدا بیندازند. همان لحظه‌ای که آیه‌ای، چیزی می‌نویسید به یاد خدا باشید ولی اگر شما، ما، همه‌مان، بندگان خدا، همیشه به یاد خدا باشند یعنی در واقع خودشان را فراموش کنند، که آن شعر می‌گوید:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که نقش خویش گم شد از ضمیرم

اگر اینطوری باشد، دیگر خودتان دعا هستید، ان شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در قرآن مراحل خلقت انسان یعنی همین انسانی که الان هست، از وقتی که اصلاً انسان نبود تا حالا که انسان شده، در آیات مختلفی ذکر شده است ولی مثل اینکه خداوند قصد داشت که یک شمه‌ای از عقل به این موجود بدهد و یک قدری هم از اراده‌ی استقلالی به او بدهد که مستقلاً بتواند تصمیم بگیرد، برای اینکه یکوقت یابو برش ندارد و بگوید که دیگر من خودم خدا هستم، استغفرالله. فرمود: وقتی که هنوز در گِل بود، از همه‌ی بنی آدم، فرزندان آدم، وقتی که در پشت پدر بودند یعنی آن پدری که هنوز به دنیا نیامده، از آنها پیمان گرفتیم. پیمان یعنی چه؟ یعنی همان بیعت و تعهد. پیمان گرفتیم و هنوز آن چیزهایی که می‌خواستیم در او بدمیم، ندیده بودیم، خودش هنوز می‌دانست. بعد از این پیمان گفتیم اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ^۲، آیا من خدای شما نیستم؟ همه گفتند: بله، قَالُوا بَلَى. بعد که مراحل خلقت، عملی شد و موجود به دنیا آمد. (البته این دیگر در قرآن نیست) برای اینکه یادش نرود، بدانند که در تعهد و عقد خداوند قرار دارد، از اول به مرور یادآوریش کردیم یعنی به دستور ائمه، که اولاً تو با خداوند عهدی داری و بعد از آن هم نگاه‌دارنده‌ی این عهد و مراقب این عهد، غیر از خودت که هستی، بزرگان هم هستند، پیغمبر و علی هم هستند.

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۹/۱۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

برای اینکه یادش نرود و بداند نه تنها از او، از هر بشری پیمان گرفتیم، از رهبرانش هم پیمان گرفتیم که خدا می‌فرماید: پیمان گرفتیم از تو (خطاب به پیغمبر) و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، این یک پیمان خاصی است که از همان اوّل خدا در واقع عذر ما را گفته، و لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، به آدم گفتیم که از این نخور، یک خرده هم گوش داد ولی در او اراده‌ای در این کار ندیدیم و لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا. بنابراین، این پیمان، این بیعت که از قبل از تولّد هست، تولّد بشر، این بشر فعلی، بعدش هم همیشه هست، از قبل از آدم هست تا بعد از خاتم هم خواهد بود، دلبستگی به این پیمان ولایت است، ولایت که می‌گویند این است. ولایت هم همین امانتی است به اصطلاح، نسخه‌ی اصلی پیمان است، دست ولیّ خداست بعد همینطور دست به دست می‌گردد.

همانطوری که یک‌بار صحبت شد گفتم عید غدیر، عید ماست. کار تازه‌ای نشد جز رحمت و محبّت خداوند به ما که یکی از تصمیماتش را به ما اعلام کرد. خداوند تصمیمی که می‌گیرد به ما اعلام نمی‌کند، اگر بخواهد بشود، می‌کند. دیگر اعلام ندارد که به ما بگوید، می‌گوید خودتان بفهمید. بنابراین پیغمبر، علی را تعیین کرد، البتّه ما می‌گوییم تعیین کرد، وَاِلَّا اَنْ رَّوْز تَعْيِيْن نَكْرَد، از بدو خلقت، خدا پیغمبر را که آفرید یعنی ولایت را آفرید، علی را جانشین او

قرار داد. پیغمبر کاری که کرد، به ما اعلام کرد. کمال محبت که خداوند نسبت به ما بشر انجام داد، که من برای شما چنین کاری کردم. پیغمبرتان که رفت و می‌رود، یکی دیگر تعیین کردیم که گمراه نشوید. بنابراین آنطوری که در یکی از نطق‌های یکی از این آقایان می‌گویند: «ما راه غدیر را ادامه می‌دهیم» غدیر راه نیست، غدیر یک اعلام جشنی است. مثل فرض بفرمایید که در قدیم این رسم دنیا بوده، پادشاهی که تازه پادشاه شده یا جانشین شده، پادشاهی خودش را به‌عنوان تاجگذاری جشن می‌گرفت. البته نه از آن قبیل تاجگذاری که ما دیدیم، نه! اینجا هم علی صاحب تاج بود از طرف خدا و پیغمبر، آن روز جشن تاجگذاریش بود. نه اینکه آن روز تعیین کردند.

این پیمان به‌هیچ‌وجه قابل لغو کردن نیست ممکن است خدای نکرده فاسد بشود، مثل درختی که پیوند می‌زنید، البته بعد از آنکه پیوند گرفت عوض نمی‌شود، همیشه همان پیوندی است که زدید. پیوند هلو را به زردآلو زدید، این همیشه همین پیوند است، تا مراقبت کنید این پیوند هست. اگر موربانه‌هایی بیایند و آن را بخورند. ممکن است فاسد بشود ولی از بین نمی‌رود، مثل قاتل علی علیه السلام که از صحابه‌ی پیغمبر و از صحابه‌ی علی بود، خودش هم اینطوری که بعضی‌ها گفته‌اند، می‌دانست که خدا پیش‌بینی کرده که قاتل علی می‌شود. پیوندش فاسد شد.

بیعت که این پیمان باشد، دو طرف دارد. یکی خدا، یکی بنده. هر پیوندی، هر بیعتی، قراردادی هم، در کارهای دنیایی مان می‌بینیم، قابل فسخ یک طرفه نیست یعنی هر دو باید فسخ کنند. در اینجا هم خدا که هرگز فسخ نمی‌کند برای اینکه آن رشته‌ای است که خودش برای مردم داده، چرا فسخ کند؟ به بشریت داده. این بشر هم که یک نفره حق ندارد فسخ کند، آن بیعت فسخ نمی‌شود.

برای ما این مشکل فکری پیش می‌آید که اگر اینطوری است، امام حسین چطور فرمود من بیعتم را از شما برداشتم؟ و عده‌ای را مرخص کرد که بعضی‌ها رفتند، بعضی‌ها ماندند. این نشان می‌دهد یک بیعت دیگری است که مثل یک بیعت حکومتی است. امام از اینها بیعت گرفته بود تا بیاید کمک کنید حکومت را بگیریم. آن بیعت را برداشت گفت بروید ولی بیعت اصلی که برداشته نمی‌شود. دیدیم که بعد از این قضیه، توأبین پیش آمدند. یک عده‌ای گفتند آن بیعت اصلی یعنی فکرشان، آنکه هست یعنی امامت و ولایت را که ما قبول داریم. چرا نرفتیم به ولایت و امامت کمک کنیم؟ توبه کردند و آمدند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در قرآن راجع به بیعت، آیه‌ای در سوره‌ی توبه دارد، إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ يُجَنَّةَ^۲، خداوند از مؤمنین (نمی‌گوید زن یا مرد، مؤمن یعنی همه) از مؤمنین جانشان و مالشان را یعنی همه‌ی وجودشان را می‌خرد. به آنها چه می‌دهد؟ بِأَنْ هُمْ يُجَنَّةَ. قیمتش بهشت است. این قرارداد همانطوری که گفتیم قابل فسخ نیست، فسخ یک طرفه، این برای همه است. البته بعد این را شما از یکی بپرسید بیعت چیست؟ چطوری است؟ می‌گوید: این آیه راجع به این است که بروند جنگ کنند، این که حالا خیلی‌ها می‌گویند که اسلام دین جنگ است و دین شمشیر است این استدلال غلطی است که اینها کردند، نه! خداوند جمله را در همین جا تمام می‌کند. بهشت را به اینها وعده می‌دهد، جان و مال را هم می‌خرد. می‌گوید: مؤمنین بعد از این بیعتی که کردند به جنگ می‌روند و ممکن است کشته هم بشوند یعنی جنگ اگر پیش از این بیعت باشد جنگ اسلامی نیست، به اصطلاح جنگ بشری است. مثل دو تا خروس جنگی که با هم می‌جنگند که الان همه‌ی دنیا همینطور است، همه مثل خروس جنگی‌ها با هم می‌جنگند. آن جنگ که گفتند، مربوط به بیعت نیست مربوط به کسانی است که بیعت کردند. برای اینکه اولاً آیه اینطور نشان نمی‌دهد و به علاوه اگر

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۹/۱۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

مربوط به بیعت باشد پیرمردها هم باید بتوانند، معلول‌ها هم باید موظف باشند. مستثنی هم نکرده، بنابراین اگر اینطور باشد خانم‌ها و زن‌ها هم از جهاد مستثنی نیستند. در حالی که این آیه بطور کلی ایمان قلبی را می‌گوید، بعد در یک آیه‌ی خاصّ دیگری خداوند از مؤمنین تعهد بیشتری گرفته، این علامت توجّه خاصی است که دارد. در سوره‌ی ممتحنه می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ ...** خطاب به پیغمبر می‌گوید: وقتی که زن‌ها آمدند بیعت کنند، بیعتشان را قبول کن، به این طریق. این علامت یک توجّه خاصی است که خداوند به ایمان زن‌ها کرده، که علتش این است که اینها فرزندان دارند، اگر فرزندی هنوز به دنیا نیامده، روحیات اینها در طفلی که بعداً به دنیا می‌آید خیلی مؤثر است، از طرفی هر مولودی هم که به دنیا می‌آید تا یک مدّتی بیشتر تحت نظر مادر است و او مؤثر است، به این جهت این توجّه خاص را به خانم‌ها کرده (زن‌ها بطور کلی). اهمیت این بیعت را گاهی اوقات خدا به انسان‌ها نشان داده که کسی تردید نکند، اهمّیتش و مهم بودنش را نشان داده و آن در داستان‌هایی از آیام عاشورا گفته می‌شود که مثلاً یکی داستان زهیربن‌قین است که شرحش را می‌دانید، خودش تنبلی می‌کرد یا کوتاهی می‌کرد، زنش در واقع از خیمه بیرونش کرد، گفت: پاشو برو! وقتی امام احضارت کرده معطل نشو، پاشو برو! این

نشان دهنده‌ی این است که ایمان زن‌ها در جامعه خیلی مؤثر است. یا وقتی که جنگ شد طبق رسمی که آنوقت‌ها نمی‌دانم در همه‌ی دنیا بود یا فقط در اعراب بود مثل جنگ تن‌به‌تن، جنگ روبه‌رو بود، معمولاً کشته‌های طرف را، آنهایی که مهم بودند، رجالشان بود، سر را جدا می‌کردند یا بالای نیزه می‌بردند که این جسارت را کردند و یا اینکه سر را برای نزدیکانش پرت می‌کردند که یعنی باید بعد از این مطیع ما باشی که در مورد یکی از شهدا وقتی سرش را بریدند، برای زنش پرت کردند، همسرش بود ولی به‌جای گریه و های‌وهوی و از این چیزها، سری را که پرت کرده بودند، همان سر بریده را برگرداند. گفت: ما سری را که در راه خدا دادیم پس نمی‌گیریم. در آن ایام، این حرف خیلی مؤثر است. یا بانوی بزرگوار حضرت زینب، چند تا از فرزندان را که شهید کردند جنازه‌هایشان را آوردند دم خیمه‌ی خود حضرت گذاشتند. قاعدتاً در این مورد، هر مادری طبیعی است، می‌آید گریه می‌کند و به سر می‌زند و بچه‌های خودش را بغل می‌کند ولی حضرت زینب از خیمه بیرون نیامد که نبیند. بعداً گویا پرسیدند که چطور شد نیامدی بچه‌هایت را ببینی؟ گفت: من دیدم اگر بیایم متأثر می‌شوم، گریه و ناراحتی می‌کنم و از این گریه و ناراحتی من، برادرم حسین ناراحت می‌شود، نیامدم. اینها دلیل اهمیت بیعت و تعهد زن‌ها، که چه اثری دارد؟ در واقع یک قسمتی از پیروزی اعتقادی کربلا مرهون

زن‌هایی بود که در کربلا بودند یا نبودند. حالا ما که اینقدر یادِ آنها می‌کنیم ان شاء الله دل‌هایمان مثل آنها باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

شاعری می گوید:

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دائم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

حالا به معنای این شعر یا نمی‌دانم آن اشخاصی را که در آن اسم برده، کار نداریم، فقط همین که لطف دائم و لطف گاه‌به‌گاه. البته لطف دائم تغییرناپذیر است. این جلوه‌ای از صفات الهی است، خداوند هیچوقت لطفش عوض نمی‌شود، برنامه‌اش عوض نمی‌شود، البته به ما گفته اگر هم می‌خواهید لطفم عوض بشود یا قهرم عوض بشود، این کارها را نکنید، یک خرده خیالت راحت می‌شود. چون وقتی می‌گوییم نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲، فطرت انسان از روح الهی است ولی خداوند آن فرشتگان و شیاطین را هم از به اصطلاح نفخه‌ی خودش آفریده البته نگفته ولی همین جهاتش معلوم است. شیطان هم که تمرّد کرد، این لطف را ندید. گفت که خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^۳، من را از آتش و نور آفریدی و او را از گِل، از خاک. آن نفخه‌ی الهی را ندید ولی اگر نفخه‌ی الهی باشد، بعد نگهداری آن را به خود انسان سپرده است. یک شعری می‌گوید: «آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست.» آتشکده‌ها

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۹/۱۳ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹/سوره ص، آیه ۷۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۲/سوره ص، آیه ۷۶.

که قدیم درست می‌کردند، نه اینکه آتش را می‌پرستیدند، به آتش احترام می‌گذاشتند، می‌گفتند آتش یک مظهری از نور خداوند است. نور دارد ولی سوزندگی هم دارد. ما باید مواظب باشیم، به اصطلاح اینقدر از نور فاصله نگیریم که در این صورت به آتش آن دچار می‌شویم ولی اگر هیچ فاصله هم نگیریم، باز به آتش آن دچار می‌شویم منتها این آتشی است که پاک می‌کند. اگر بشر هم مواظب باشد، به آتش تبدیل می‌شود. البته نه اینکه به قول بعضی‌ها خدا می‌شود! تا وقتی که آتش نگرفته، آدم است. اگر آتش گرفت آدم بودن آن از بین می‌رود، آنوقت به قولی انسان گونه می‌شود، خداگونه می‌شود. در آن صورت نه اینکه آدم تبدیل به خدا می‌شود، تا آدم هست، خدا نیست. این شعر هم می‌گوید: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» یعنی تا وقتی آن خودیت، آن آدمیت هست، خداییت، خداگونه‌گی پیدا نمی‌شود و به همین طریق هم هست که کمتر کسی می‌تواند با این حالت، در بشر زندگی کند. خداوند می‌خواهد همه را در مسیر مستقیم نگاه دارد. وقتی هم می‌گوید که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۱، به این خلیفه باید یک مقداری اختیار بدهد که یک مقداری آزمایشات هم بکند، یکی از اختیارات و آزمایشات این است که وقتی به سر راه *أَسْفَالِ صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ* او را گذاشتند، راه را نشان دادند، دیگر خودش برود و مرتب از خدا نخواهد که هر دقیقه

چشم بدوزد، خدایا! من را خوب کن، خدایا! من را راهنمایی کن، خدایا!
 چه و چه... به تو گفتند، این دستور را هم دادند، همین را باید انجام
 بدهی. البتّه همین هم که از الطُّرُقِ اِلَى اللهِ بِعَدَدِ نَفُوسِ الْخَلَائِقِ (یا اَنفاسِ
 الْخَلَائِقِ) هرکسی یک راهی دارد. کسانی که در آن راه به آخرش
 رسیدند، راه را بلد هستند، می‌توانند یکی دیگر را بیاورند، برگردانند،
 دستش را بگیرند. چنین بندگانی را خداوند نمی‌گذارد در آن حالت
 بمانند، می‌گوید برگردید دست یکی را بگیرید، بیاورید. اینها را
 برمی‌گرداند اما آن کسی که رسید یعنی خودش رسید، دیگر کارش
 تمام است، خدا هم به او، آن حال را نداده که بتواند کسی را بیاورد و اما
 لطف خداوند هم همیشه هست. هیچوقت قطع نمی‌شود منتها به قول
 شاعر می‌گوید:

دیده‌ای خواهم که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

یا جای دیگر می‌گوید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

آنچه ما قهر می‌بینیم، عین لطف است یعنی آنها از خداوند جز
 لطف نمی‌بینند، اگر قهر ببینند به‌عنوان گله و مثل فرزندى که پیش
 پدر و مادر، خودش را لوس می‌کند، وَاَلَا همیشه در لطف هستند که آن

«عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد». بنابراین در هر حال اگر از خدا شکرگزار باشیم، این علامتِ این است که همه‌ی لطف و قهر او را لطف می‌دانیم. هر چه از خدا صادر می‌شود، لطف است. بنابراین از هیچ چیز نگران نباشید، آنچه که در اینجا می‌بینیم، ما این صفت قهر یا لطف را به آن می‌دهیم ولی ما این حق را نداریم از طرف خدا صفت بدهیم، این همان است که ما قهر می‌بینیم ولی لطف است. اگر لطف نبینیم و قهر ببینیم، نشانه‌ی این هم هست که یک مقداری از آن اراده‌ی شخصی، در ما باقی است. نتوانسته‌ایم تمام اراده‌ی خداوند را بر خود سوار کنیم، تحمیل کنیم. هنوز از آن اراده باقی است، با اراده‌ی خودمان این صفت قهر را به آن می‌دهیم.

بالاترین این چیزها فرض کنید مرگ است به هر نحوی که باشد، این هم آن آخرین مرحله است. یک مثلی هست می‌گویند: فرشته‌ی مأمور اخذ ارواح پیش یکی از بزرگان آمد، آن شخص پرسید: برای چه آمدی؟ گفت: آمدم خدمت شما که وظیفه‌ام را انجام بدهم، تشریف بیاورید برویم. شخص گفت: یک خرده صبر کن، مناجاتی کرد: خدایا! ما که دوست هستیم، آیا هیچ دوستی دلش می‌آید که جان دوستش را بگیرد، که تو فرستادی جان من را بگیرند؟ خدا گفت: نه، راست می‌گویی! اما هیچ دوستی اگر واقعاً دوست است، هیچوقت ناراحت می‌شود از اینکه پیش دوستش برود؟ آنوقت مجاب شد. البته

این مکالمات را که به صورت مقاله می گویند، برای فهم ماست.

آنچه می گویم به قدر فهم توست

مُردم اندر حسرت فهم درست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

من چه گویم یک رگم هشیار نیست

شرح آن یاری که او را یار نیست

البته این شعر در مقام مناجات و توحید است ولی به هر بنده‌ی خاصّ او هم صدق می‌کند. سالروز این واقعه (عاشورا) را به همه‌ی مسلمانان و بلکه بنی‌آدم موجود در کره‌ی زمین تسلیت می‌گویم و ان‌شاءالله محرّکی باشد ما را به حرکت وادارد، حرکتی که هدفش معلوم است، خداوند متعال است. همه‌ی جزئیات زندگی حضرت را شنیدیم و گفته‌اند، خواهند گفت و خواهند شنید.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

این روح الهی که مدّتی در این بدنِ مثلِ ما، متمرکز بود از بین ما رفت. حضرت دوران‌های مختلفی را دید، زمان پیغمبر که کم‌سن بود، کودک سال بود. حضرت، بارها در بغل پیغمبر بود. پیغمبر لب‌هایش را می‌بوسید و هر بار مثل اشکی در چشمش دیده می‌شد. مثل اینکه احساس می‌کرد که این لب‌ها تشنگی خواهند داشت بطوری که این خاطره برای تمام مسلمانان بود. یکی از مسلمین دید که یزید با عصا به لب‌های حضرت می‌زند، یکی از حاضرین که شاید هنوز بارقه‌ای از نور

۱. سحر سه‌شنبه، ۱۰ محرم‌الحرام ۱۴۳۳ ه. ق. مصادف با عاشورای حسینی برابر با ۱۳۹۰/۹/۱۵ ه. ش.

الهی در او بود، گفت: نکن، نزن. این لب‌هایی است که من خودم بارها دیدم پیغمبر می‌بوسید. آن حضرت دوران کودکی را به این طریق، با کمال عزت طی کرد. بعد از رحلت پیغمبر، بالاترین لطمه به همه‌ی مسلمان‌ها خورد، همه اندوهناک شدند و بودند، حتی مسلمین کم‌سن‌تری همچون حضرت امام حسین ولی حضرت از همان اول خاطره‌ی جدّ بزرگوارش، چنان در وجودش مستقر بود که هر جا نگاه می‌کرد سیمای او می‌دید. البته خلفای راشدین به خصوص شیخین (ابوبکر و عمر) خیلی هم احترام می‌کردند، به طوری که حضرت یک‌بار تشریف آوردند از مسجد رد می‌شدند، دیدند عمر بالای منبر صحبت می‌کند. حتماً در یک لحظه خاطره‌ی جدّ بزرگوارش زنده شد. ایستاد و فرمود: از منبر جدّ من بیا پایین، به منبر پدر خودت برو بالا. عمر آن خلیفه‌ی خشمگین، مرد عصبانی اطاعت کرد، از منبر آمد پایین، حضرت را بوسید و گفت: چشم! من آمدم پایین، پدر من منبر نداشت که من از منبر او بالا بروم. این احترام به گفته‌ی حضرت، حتی از کوچکی بین همه‌ی مسلمین رایج بود، می‌دیدند. زمان علی علیه السلام که این هر دو نور چشمان علی (حسن و حسین) همه‌ی جنگ‌ها و همه‌ی صلح‌ها و خوشی‌ها را در خدمت حضرت بودند. حضرت علی علیه السلام هم به اینها خیلی محبت داشت و حتی احترام می‌گذاشت، حتی یک‌بار به محمد حنفیه فرزندش، که از مادر دیگری بود، فرمود: تو خودت را

همردیف اینها خیال نکنی! به پسر خودش اینطور فرمود و آنها هم، همه‌ی فرزندان، از همان اوّل به حضرت احترام می‌گذاشتند.

زمان امام حسن علیه السلام، دورانی بود که امر الهی بر این قرار گرفته بود که آرامشی باشد. حتی در یکی از منابر، آن واعظی که بالای منبر بود، نه جسارتی، بطور ضمنی از علی علیه السلام انتقاد کرد، بد گفت. حضرت امام حسین، جوان بودند خواستند بلند شوند شمشیر بکشند، امام حسن دست روی زانوی حضرت گذاشت، اشاره به اینکه بنشین. حضرت اطاعت کرد، چرا؟ چون طبق فرمان پدر، مطیع امر حسن بود. این برای حضرت یک ریاضت بود. ریاضتی که کمتر کسی حس می‌کند که چه ریاضتی است؟ حسین که نمی‌توانست چنین حرف‌های ناروایی را بشنود، باید بنشیند در پای منبرهای این اشخاص و گوش بدهد و هیچی نگوید، این برای حضرت بالاترین ریاضت بود. تا بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام و اینکه امامت را طبق امر الهی به امام حسین محوّل کرد، گرفتاری‌ها شروع شد. منتها معاویه زیرک بود، روانشناس بود، روحیه‌ی حضرت را می‌شناخت و کاری نمی‌کرد که غضبشان به جوش بیاید. با ملایمت رفتار می‌کرد. بعد حضرت در تمام دوران زندگی، اسوه و الگویی برای همه‌ی مسلمین بودند. باز می‌دانیم که حضرت خواب دید، وقتی از مدینه می‌خواست حرکت کند در ماه محرم، حضرت نشسته بودند در مسجد به همراه مثل اینکه عبدالله

زبیر، یک قاصدی آمد از طرف امیر، حاکم آنجا، خدمت حضرت گفت که امیر خواهش کرده تشریف بیاورید آنجا. همین را به عبدالله زبیر گفت. حضرت به او فرمودند: به نظرم خبر مرگ معاویه را می‌خواهد بدهد. فردا که رفتند، دیگری، ثالثی که به نظرم مروان بود در پیش امیر بودند. حضرت این خبر را به اینها داد و از آنها بیعت خواست. حضرت امام حسین فرمودند که مثل منی نباید بیعت کند. فردا اگر آمدم به مجلس، جواب تو را می‌دهم ولی تشریف آوردند شبانه، وسایل سفر را فراهم کردند که حرکت کنند. قبل از حرکت یا مثل استخاره‌ی حرکت، رفتند سر مزار جدّ بزرگوارشان. ما نمی‌دانیم از آن حالتی که دارند، آن حالتی که داشتند، ما یک صورت انسانی می‌بینیم ولی آن جرّقه‌ی الهی و روح الهی را که نمی‌توانیم ببینیم. حالا مورّخین نوشته‌اند حضرت، پیغمبر را به خواب دیدند، چون به کلمه‌ی «رؤیا» می‌گویند، رؤیا، هم به معنی خواب گفته می‌شود، هم به معنای مکاشفه. برای خداحافظی، پیغمبر به ایشان فرمود: برو، خداوند اراده کرده است، خداوند خواسته است که تو را کشته ببیند. این رؤیا همیشه در گوش حضرت بود. در واقع این رؤیا قبل از این هم که حاصل بشود، باز هم در رفتار حضرت بود. حضرت، شهادت را سعادت می‌دانستند و نتیجه‌ی شهادت را فیض الهی. این رؤیا را حالا همانوقت گفتند یا بعداً، به هرجهت با خانواده حرکت کردند که جریانش را می‌بینید. در مکه که

بودند، قاعدتاً باید به عرفات و آنجاها بروند ولی حضرت حرکت کردند از مکه بیرون آمدند. بر حضرت انتقاد کردند که چرا در وقتی که باید شما مراسم حج را ادامه بدهید، رها کردید و از مکه بیرون رفتید؟ حضرت فرمودند: چون توطئه‌ای شده بود که خون من در مکه ریخته بشود و من نخواستم که در مکه و در ماه حرام خونی ریخته شود، اهمّیت و حرمت مکه از بین برود، از این احتمالات همیشه هست. حسین آن فرمایش پیغمبر را همیشه در خاطر داشت. منتظر بودند آن کسی که قرار است این جنایت را بکند، حاضر بشود که حضرت به فیضشان برسند.

شهادت در ضمن اینکه بالاترین مقام است ولی نمی‌تواند هدف باشد. شهادت طلب معنی ندارد. شهادت فیضی است که خداوند به هر کسی که مصلحت دید، می‌دهد یعنی جنگ‌جویان باید به قصد پیروزی، به جنگ اقدام کنند، به جهاد اقدام کنند. اگر پیروز شدند، به این هدف رسیدند اگر هم نشدند، به شهادت رسیدند ولی شهادت آن نیست که خداحافظی که می‌کند به‌عنوان شهید خداحافظی کند. نه! به‌عنوان پیروز و مبارز باید اقدام کرد، اگر شهید شد اجرش با خداست. به‌هرجهت حضرت برای فرار از این مسأله که خون او موجب صدمه به ایمان مؤمنین نشود که در مکه خون ریخته شود، از مکه بیرون رفتند. به این طریق حضرت تشریف آوردند. ایرادی می‌گیرند مورّخین

غیرمسلمان و البته بعضی از مسلمان‌ها که چرا حضرت این کار را کردند؟ و می‌گویند که وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، به دست خودتان، خودتان را به هلاکت نیندازید. با وجود اینکه خیلی‌ها به حضرت توصیه کردند، سفارش کردند، خواهش کردند، گویا حتی همسر حضرت زینب ولی حضرت حرکت کردند. حضرت می‌خواستند که فیضشان به واسطه‌ی گناه و خدشه‌ی کسی نباشد. حضرت که نمی‌گفتند در همین جا به فیض شهادت رسیدیم، رؤیای حضرت هم این نبود که همین سفر باشد، رؤیا این بود که خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند، بله! به علاوه آن دنیایی که می‌گویند: وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، دنیای ماست، دنیای کسانی که در اولین مرتبه، اولین پله‌ی سلوک هستند ولی برای کسانی نیست که از این قواعد دورند. البته خود را در تهلکه نیندازید یعنی وسایل اینکه کشته بشوید، فراهم نکنید، این کاملاً صحیح است.

سؤال دیگری که می‌کنند، انتقاد دیگری که می‌کنند، می‌گویند که حضرت و حتی مورخین یزیدی همان ایام می‌نوشتند که حضرت قیام کرد و به آنکای اینکه نوه‌ی پیغمبر است، می‌خواست خلافت را بگیرد، شکست خورد. خیلی عادی بررسی می‌کنند. البته برای چنین اشخاصی و چنین نظرهایی، ایراد ندارد یعنی طبق نظر خودشان است.

کما اینکه مثل اینکه حجاج بن یوسف، معتقد بود که امر خلیفه بالاتر از امر پیغمبر است، بالاتر از حکم شرعی است. برای اینکه پیغمبر در زمان خودش خلیفه بود، اینها در این زمان خلیفه هستند. برای چنین کسانی که امر حاکم وقت را از امر پیغمبر هم بالاتر می‌دانند، چنین تفسیرهایی بعید نیست، باید هم داشته باشند.

بعد که حضرت تشریف آوردند. وقتی معلوم شد که جنگ خواهد شد حضرت در تمام این مدّت، چون در ماه حرام بود و نباید جنگ می‌شد به قشون خودشان می‌فرمودند تیراندازی نکنید و بعد هم از آن طرف عمر سعد فرماندهی قشون، اولین تیر را زد که حکم شرعی را شکست که نباید در محرم جنگ کنند. بعد هم به این افتخار می‌کرد. به قشون خودش گفت: شما فردا شاهد باشید و بگویید که اول تیر را من زدم. بعد هم حضرت همه‌ی این الگوی دنیاپرستی، همه رقم وعده‌ها به او دادند، از زمین و آب و منزل و خانواده و همه‌ی اینها، قبول نکرد حتی مسخره هم کرد به این معنی که حضرت فرمودند: تو که به شوق حکومت ری این جسارت را کردی، امیدوارم که گندم ری را نخوری، آن آدم بی‌شرم در مقابل حسین علیه السلام به طنز گفت که گندم نخواهم خورد، جو خواهم خورد. جو هم لایق اسب تو بیشتر است تا خودت و اما سربازان که از امیر اطاعت می‌کردند،

هر کدام بعداً یک دروغی گفتند. یکی گفت من به فلان کس شمشیر زدم، هر کسی برای خودش مقاماتی قائل می‌شد. البته این متأسفانه در ضمیر و خصلت این‌گونه افراد از اوّل جهان بوده و تا آخر جهان هم خواهد بود. الان همان‌ها تیرِ انتقاد و تهمت و افتزایی که به دروغ می‌گویند برای کسب افتخار، دیده می‌شود. این الگو را حضرت ارائه دادند: مسلمان‌ها! شما اگر می‌خواهید این باشید؟ حاشا!

کربلا الگوی دیگری هم دارد. الگوی زنانی که شوهرشان را به آمدنِ جنگ تشویق کردند. زُهیر، همسرش او را تشویق می‌کرد. یا آن بانوی دیگری که سر شوهرش را که بریدند پیش او انداختند، برگرداند گفت: ما سری را که در راه خداوند دادیم، پس نمی‌گیریم. یا خود زینب علیها السلام نیامد که جنازه‌ی فرزندانش را ببیند. گفت که من اگر بیایم و متأثر بشوم، برادرم از تأثر من، متأثر می‌شود. در همان قشون ضلال و گمراهی که مثل عمرسعدی بر آن حکومت می‌کرد، کس دیگری هم بود. حُرّبن یزید ریاحی، حُرّ ریاحی از قبیله‌ی ریاح. او باعث و بانی اولیه‌ی جنگ و شهادت شده بود که نگذاشت حضرت به هیچ‌طرف حرکت کنند. مع‌ذلک در آن آخرین لحظه که می‌دانست سرنوشتِ ظاهری قشون حسین چیزی جز شهادت نیست، به طیب‌خاطر آمد. کفش‌ها را به گردن آویخت و آمد آنجا. از حسین خواست که من را

ببخشید، من گناهم بخشیده می‌شود یا نه؟ حضرت گنااهش را بخشیدند. یا آن برادر حضرت، حضرت عباس، که البته آن شبی که همه می‌رفتند، او نرفت. ماند و وقتی که در کمال تشنگی بود رفت که آب بیاورد، به‌طور فطری هر تشنه‌ای که به آب برسد دست می‌کند که آب بخورد. دستش را برد به آب که بخورد یک خرده که آورد، متوجه شد. گفت من آب بخورم و برادرم تشنه باشد؟! آب را ریخت و در همان حال تشنگی شهید شد. مکتب حسین این الگوها را دارد. خود حضرت همیشه مثل آهنربایی که آهن را جذب می‌کند، رؤیای پیغمبر را در نظر داشت، به این طریق ولی حضرت تا زنده بودند، به هیچ وجه از وظایف زندگی دنیایی غفلت نداشتند. در حین آن جنگ وقتی موقع نماز بود، نماز را شروع کردند. این نماز نشان دهنده‌ی این بود به دنیا و به لشکریان آن روز که ما مسلمان هستیم، شما مسلمان‌ها چرا تیر به ما می‌زنید؟! ولی نه چشم بینا بود و نه گوش شنوا و بعد به جای اینکه آنها کمک کنند، تیر به نمازگزاران زدند که به دو نفر تیر خورد یعنی در واقع خواستند به آنها اعلام کنند و به دنیا، که شما قشون یزید که خود را مسلمان می‌دانید و می‌گویید برای مسلمانی جنگ می‌کنید، اساس دین نماز است. الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ، شما به روی نمازگزاران تیر می‌اندازید. همه‌ی اینها را حضرت در این جنگ نشان دادند.

روز عاشورا و این جنگ و این وقایع، خودش جنگی بود، خودش درسی بود، هر چند تمام زندگی حضرت درس بود ولی این یک روز خلاصه و مشروح تمام زندگی حضرت بود. تمام صفات خوب در یک طرف، تمام خصائل شیطانی در یک طرف، به جنگ هم آمدند. وظیفه‌ی حضرت چه بود؟ حضرت وظیفه‌ی خود تشخیص دادند که در صف رحمانی که رهبر آن صف هستند، تا آخرین نفس بجنگند. حضرت به هیچ وجه طالب حکومت نبودند که آن مورخ گفت: حکومت خواستند، جنگ کردند، شکست خوردند. نه! اگر حضرت طالب حکومت بودند، همسر، خاندان خودش را و فرزندان کوچکش را نمی‌آورد، چون بودن بچه‌ی کوچک و خانواده در جنگ، دست و پاگیر جنگجویان است. حتی به حضرت توصیه کردند حالا که می‌خواهید حرکت کنید زن و بچه و خانواده را همراه نبرید. باز هم حضرت گوش ندادند. از لحاظ دید جنگجویانی که دنبال حکومت هستند، حرف راستی بود ولی پیغمبر غیر این را به حسین گفته بود. این است که خانواده را هم آورد. در تمام مدت و بعد هم حضرت عده‌ای را مرخص کردند. البته اینکه گفته‌اند حضرت فرمود بیعتم را از شما برداشتم، برای ما ممکن است این توهم پیش بیاید که مگر بیعتی که با خدا بسته می‌شود، کسی

می‌تواند بردارد؟ آن بیعتی که حضرت فرمودند، بیعت الهی نبود بیعتی بود که همه حضرت را به حکومت دعوت کردند. نامه‌ها نوشتند این بیعت را حضرت از گردن آنها برداشتند ولی کسانی که آن بیعت الهی بر گردنشان بود، ماندند. وقتی به عباس فرمودند تو هم می‌خواهی برو! عرض کرد:

گر بر کَنَم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم این دل کجا برم

شرح شهادت یکی یکی از بزرگان دین، از خاندان حضرت را همه شنیدیم، تا دیگر همه رفتند. مرد جنگی فقط حضرت مانده بود. برای بار آخر فرمودند: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَضْرِبُنِي حضرت که می‌دانستند کسی نمانده، هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَضْرِبُنِي از من و شما خواستند. صدایشان از فراز قرن‌ها به گوش ما می‌رسد. همان صدایی که علی علیه السلام به عمر گفت تو بگو، من صدایت را می‌رسانم. صدای همان علی از گلوی حسین درآمد: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَضْرِبُنِي. ما عزایی که می‌گیریم این است که به این سؤال حضرت جواب ندادیم، نمی‌دهیم، جرأت نداریم. تا حضرت جنگ کردند، هر بار که ضربه‌ای به حضرت وارد می‌آمد، قشون دشمن امیدوار بود که حضرت شهید شده باشند ولی حضرت به جنگ ادامه دادند تا آنوقتی که افتاده بودند، نمی‌دانستند که

حضرت پا می‌شود یا پا نمی‌شود؟ بعد گفتند که به سمت خیمه‌ها بروید، چون وظیفه‌ی حفظ خانواده با مرد است حضرت حسین در آن آخرین لحظه، این وظیفه را هم فراموش نکرده بود. حرکت کرد که دفاع کند که فهمیدند حضرت هنوز زنده است...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

سر و صدای شما اجر من را زیادت‌ر می‌کند ولی خودم را نابود می‌کند. حالا اگر اجر من را می‌خواهید، سر و صدا کنید اگر نمی‌خواهید نابود بشوم، آرام باشید.

تَحِيَّتْ یعنی سلامتی، سلام گفتن، در مسلمانی، فقط سلام بگویند. یک سلام که من در جمع می‌کنم، سلام به همه است. شما هر کدام در دلتان جواب سلام من را بدهید! همین و همینطور بعد که یک نفر جواب سلام من را بدهد، همان از طرف همه کافی است. بنابراین سر و صدا نکنید به‌عنوان اینکه سلام نکنید. سلام نکنید، همان سلام اولی برای همه کافی است. این برای یاد دادن ماست که یاد بگیریم از هویتِ انفرادیِ خودمان به نفع هویتِ دسته‌جمعی، موقتاً استعفا بدهیم.

ان شاء الله در این ایام و همیشه مأجور باشید. البته، نه اینکه دیگر همین که امام حسین علیه السلام کشته شد، دیگر شما بروید راحت در خانه بنشینید، نه! همه‌ی این ایام برای یادآوری است که همیشه باید این افکار را داشته باشید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک وقتی سؤالی رسیده بود که در واقعه‌ی کربلا و البتّه در مورد همه‌ی وقایع می‌شود همین حرف را زد که چند سال است کوشش می‌کنم تا بفهمم آیا خدا قادر نبود بدون این زحمات دین اسلام را چنین کند؟ چنان کند؟ برای مثالی یک ایده‌ی کلیّی از این سؤال یا جوابی که به آن باید داد، در ذهن مان روشن بشود، این فکر را بکنیم. من می‌توانم بگویم آقا! من چندین سال است که فکر می‌کنم و حواس من پرت است، نمی‌فهمم، چرا خداوند در یک چنین اتم کوچکی، این همه نیرو آفریده؟ بیخود فکر می‌کنی، اولاً به من چه که آفریده؟ آفریده! به علاوه من همین اول که نباید مدعی جانشینی خدا باشم که همه چیزها را بفهمم. نمی‌فهمی، این هست. این را بگذاریم گوشه‌ی چیزهایی که نمی‌فهمیم. اما تفاوت این با مثالی که من زدم، اتمی و اینها، این است که هرکسی می‌تواند به آن نفری که گفته است که هر چه فکر می‌کنم نمی‌فهمم اتم چرا اینطوری است؟ فکر کند به تو چه؟ فکر نکن، این کار تو نیست. اما اینکه چرا امام حسین اینطوری شد یا وقایع دیگر چرا اینطوری شد؟ نه! این را باید فهمید. متها توجه داشت، از این مثال اینقدر استفاده ببریم که «نمی‌فهمم»، راجع به فرض کنید اتم نمی‌فهمم ولی اینقدر می‌توانم بفهمم که چرا

نمی‌فهمم؟ حالا من چرا این حکمت خداوند را نمی‌فهمم؟ برای اینکه آن قلمی که این حکمت را نوشته، من نوشته‌ی آن را نمی‌توانم بخوانم، آن سواد را ندارم.

فرض کنید یک عالم خیلی بزرگی، ایرانی است، یک کتاب لاتین فرانسه، انگلیسی جلوی او بگذارند، نمی‌فهمد. بگوییم: آقا تو که عالمی، چینی، چرا نمی‌فهمی؟! اینجا دیگر چرا ندارد نمی‌فهمد. آن کتابی که نوشته چرا اینطوری هست؟ الفبای آن کتاب را ما اگر بلدیم ولی خود قرائتش را بلد نیستیم، نمی‌توانیم، سواد خواندن آن کتاب را هم نداریم که بفهمیم. سواد خواندن آن کتاب را هم تا یک حدی، قابل سلوک است. کتاب را بخوانید به نصفه که می‌رسید، یک خرده بیشتر یک خرده کمتر، دیگر دوران آن تمام می‌شود، می‌گویند بفرمایید آن طرف. از آن طرف خبر نداریم ولی از آن طرف می‌دانیم همینقدر که خیلی‌ها گفتند و می‌فهمند. پس آن هم باید فهمید منتها مدتی دارد.

اگر کسی بگوید دنیا خالقی نداشته، همینطوری خودش دارد می‌چرخد، مثل این فرفره‌ها (ما گل‌گلیس می‌گوییم) در اصل گل‌گلیس را می‌چرخانید، یک چرخ می‌دهید بعد خودش می‌چرخد. بعضی‌ها می‌گویند اینطوری است، می‌گویند یکی اول چرخانده ولی دیگر ولش کرده رفته، بعضی‌ها می‌گویند نه! از اول همینطوری بوده، آخر چطور از اول همینطوری بوده؟! به هر جهت برای آنها نه! و برای

کسی که می‌خواهد بفهمد که خداوند قادر است یا نیست؟ خداوند قادر است ولی برای اینکه بدانید، دعا، نماز هر چه می‌خوانید، برای خودتان می‌خوانید. خدا محتاج نیست منتها می‌گوید: اگر می‌خواهید از فیض من بهره ببرید، از نور من روشن بشود، استفاده کنید، این کارها را باید بکنید که اسمش را نماز گذاشتیم، اسمش را روزه گذاشتیم ولی خدا محتاج به اینها نیست. یک دلیل ساده که ما اگر هر حکمتی را فکر کنیم، به آن می‌رسیم. فرض کنید خداوند گفته که چهار رکعت نماز اینطوری بخوانید یا دو رکعت نماز اینطوری بخوانید، بعد گفته اگر حواستان پرت شد، شک کردید بین سه و چهار، در واقع نمازتان آن آخر، چهار رکعتی باید باشد که تمامش کنید. خدا می‌گوید: من به تو محبت می‌کنم، نمی‌گویم از تو بخوانید، غلط است، یک چنین کاری بکنید درست می‌شود. برای اینکه خداوند احتیاج ندارد. اگر خداوند نیازمند بود، می‌گفت من نماز چهار رکعتی درست گفتم، تو شک کردی، خراب شد، از تو بخوان! این است که در واقع این وسواس، همان‌هایی که دارند، وسواسی است که خیال می‌کنند خدا احتیاج دارد نه! خدا احتیاج ندارد. حتی بعضی فقها گفتند: اگر شک کردید، اگر یک خرده فکر کردید دل تو به هر طرف مایل شد، همان را اجرا کن، قبول است.

خدا می‌خواهد که ما خودمان منظم باشیم. منظم که باشیم،

لیاقت خواهیم داشت که اگر زحمت بکشیم، بفهمیم ولی اگر منظم نباشیم نه! بنابراین اینکه هر واقعه‌ای را بگوییم چرا اینطوری است؟ چرا آنطوری است؟ در نظر ما این وقایع اینطوری است مثلاً یک قرن، بیست قرن، صد قرن گذشته، از نظر خلقت یک لحظه است. برای اینکه گفتیم این خلقت مبتنی بر زمان و مکان است. این جمعیت که ما اینجا هستیم، هر کدام یک جایی داریم، این «جا» یعنی یک مقدار هوا که ما جلوی آن را گرفتیم، این مقدار هوا جای ماست، حق ماست. آن یکی دیگر همینطور، آن یکی دیگر همینطور، همه‌شان مخصوص خودشان. یک عکس دسته‌جمعی برمی‌داریم، این جمع در یک ورقه‌ی کوچکی، همه‌ی زمان‌ها با هم است. ما که خودمان مخلوق خداوند هستیم، می‌توانیم مکان‌ها را جمع کنیم. آن شعر ناصرخسرو که می‌گوید:

الهی تو آنی توانی تپانی

دو عالم به قدرت ته استکانی

ما که مخلوق او هستیم، در یک عکسی همه را جمع کردیم. از لحاظ زمان، می‌بینید که شما خودتان فراموش می‌کنید، حتماً برای شما در خاطرات‌تان شده که مثلاً روز عاشورا چه خاطراتی دارید؟ خودتان ان شاء الله که صدسالگی‌تان باشد. در صدسالگی، می‌بینید صدسال است، گاهی فراموش می‌کنید که این واقعه در آن سال است؟ یا در آن

زمان است؟ اینها را با هم یکی می‌کنید. یک داستانی می‌گویید،
 خاطره‌ای می‌گویید، که در دو سال اتفاق داده ولی شما اینها را جمع
 می‌کنید، یکی می‌گویید. شماها که مخلوق خداوند هستید تا یک حدی
 این کار را می‌کنید. برای خداوند بطور واقع زمان‌ها و مکان‌ها فرق
 نمی‌کند. بزرگانی که زحماتی را می‌کشند اجرشان خیلی بالاتر از من و
 شماست که زحماتمان آن اندازه نیست. پس، تفاوت این است که آنها
 یقین دارند، ایمان دارند که این زحماتی که می‌کشند به امر خداست و
 خداوند اجر می‌دهد این است که هیچ ناراحتی از آن ندارند. ما اگر
 دستمان یک خراش بردارد می‌گوییم آخ اوخ، آب روی آن نخورد،
 فلان نکند ولی آنها نه! می‌گوید: این دست را بریدند، بریدند. به امید
 آن اجری که بعد خودبه‌خود داده می‌شود. بنابراین به نظر من همان
 قدری که قابل فکر کردن است، فکر کنید چون همه چیز که با فکر
 حل نمی‌شود. فکر کنید، می‌فهمید که چرا؟ همین‌ها که می‌گویند هر
 چه فکر می‌کنیم نمی‌فهمیم، می‌فهمند. ان شاءالله خدا این فهم را به
 همه‌ی ما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

ایام عزاداری مان گذشت، تمام شد ولی خود عزا برای ما تمام نمی‌شود. برای اینکه ما در اسلام که در مراسم مذهبی است، عزاداری نداریم. تاریخ اسلام و تقویم‌های اسلامی را نگاه کنید، یک جا عزاداری نیست. برای اینکه اگر شهادت را ما واقعاً سعادت می‌دانیم یعنی بالاترین مرحله‌ی سلوک می‌دانیم، در این صورت شهادت، تسلیت ندارد. می‌بینیم در روزنامه‌ها هم حتی برای شهادت می‌نویسند «تبریک و تسلیت می‌گوییم». البته تبریکش برای خود اوست که شهید شده، تسلیتش برای ماست، برای خانواده‌ها. برای این اعلانات که اینطور رسم شده و تبریک و تسلیت می‌گوییم، چرا شهادت امام حسین را تبریک نمی‌گویند؟ لابد برای این است که شأن امام حسین آنقدر بالاست که ما خودمان را کوچکتر از آن می‌بینیم که به ایشان تبریک بگوییم. پس این تسلیت را به خودمان می‌گوییم، تسلیت اصلاً یعنی چه؟ یعنی چیزی را از دست دادیم. البته ما با رفتن امام حسین یک بزرگوار را از دست دادیم ولی از نظر گردش روزگار و مصالح خلقت، ما چیزی را از دست ندادیم. به این معنی که حضرت امام حسین برای ما مظهر بزرگی، شجاعت، سخاوت بود که خداوند این را فرستاد. حضرت سجاد علیه السلام عین همان بود. همان مقام، همان درجه، همان

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۹/۱۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

رتبه را داشت.

حضرت امام حسین از خود چیزی نمی‌گفت، *إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى*^۱. این البته در مورد پیغمبر است ولی در مورد ایشان هم همان است، هر چه به دهانش می‌دادند، می‌گفت و هر کاری را که به او می‌گفتند و جلوی او می‌گذاشتند، انجام می‌داد. می‌گفتند ببخش، می‌بخشید. بکش، می‌کشت. البته چه کسی می‌گفت؟ آن که خلق کرده بود. امام حسین در عالمی که ما هم هستیم، عالم ماده، می‌گویند یک روز حضرت سر ناهار، سر غذا، خادمه‌ی حضرت، آمد، غذا آوردند بالا سر حضرت، کوتاهی کرد، نفهمید غذای مایعی بود مثلاً آبگوشت بود یا دوغ یا یک چنین چیزی، کوتاهی شد این ریخت لباس حضرت را و سرو صورتشان را آلوده کرد. بطور طبیعی هر بشری هر انسانی، از این ناراحت می‌شود. آثار ناراحتی در چهره‌ی مبارکش دیده شد. آن کنیز آن آیه را خواند: *الْكَافِرِينَ الْعَيْظُ*، حضرت غیظشان را فرو خوردند و کظم غیظ کردند. *الْكَافِرِينَ الْعَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ*، عفو کن. حضرت فرمودند عفو کردم. بعد گفت: *وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ*^۲، خداوند آنهایی را که احسان می‌کنند دوست دارد. فرمودند آزادت هم کردم و یک چیزی هم به او بخشیدند. این بخشش، با آن جنگ! اگر ما نگوییم که امام حسین بود و یک نیروی معنوی بالایی که هر دوی اینها را به موقع گفت،

۱. سوره نجم، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

می‌گفتیم چه آدمی است؟ این کیست که یک جا آنقدر غضبناک می‌شد؟ یک جا اینطوری..؟ ما این بزرگوار را از دست دادیم. بزرگوار دیگری که خود خداوند هم می‌فرماید این هم مثل همان است کُلَّهُمْ نُورٌ وَّاحِدٌ، برای ما هست. از دست ندادیم. چی را از دست دادیم؟ یک مقدار عمر خودمان را که در این مدّت تلف کردیم.

این تسلیت را توّابین فهمیدند، درک کردند. ما حالا به زبان می‌آوریم ولی آنها فهمیدند. توّابین گروهی بودند، از آنهایی که حضرت را به کوفه دعوت کردند که بیایید ما لشکرت هستیم که حکومت را بگیری و حتّی تهدید شرعی یعنی نه تهدید! که وظیفه‌ات این است که اگر نیایی ما مثلاً روز قیامت دامت را می‌گیریم، حضرت پا شدند آمدند. وقتی آمدند، روی حقّه‌بازی‌های عبیدالله زیاد یک عده‌ای به کمک رفتند، حضرت مسلم را هم شهید کردند. یک عده‌ای به هر چیزی بود محرمانه رفتند چون عبیدالله دستور داده بود که دروازه‌ی کوفه را ببندند، نگذارند کسی از کوفه بیرون برود، برای اینکه اینها هم بروند به لشکر حضرت ضمیمه بشوند. عبیدالله دستور داده بود که کسی نرود. دو تا پیرمرد حالا یا هر دوشان یا یکی‌شان، مُسلم بن اوسَجه و حبیب بن مظاهر پیرمردانی بودند، با چه زحمت و زرنگی‌هایی در رفتند و آمدند خودشان را به لشکر رساندند. یک عده‌ای هم حالا یا پشیمان شده بودند، یا بعضی‌ها فکر نمی‌کردند عبیدالله زیاد در مقابل

حسین بن علی بایستد، اصلاً تصوّر نمی‌شد ولی همه‌ی کارهای این سازمان بنی‌امیه از آن اوّل همینطوری بود. خود معاویه، اصلاً فکر نمی‌کرد خلافت را مفت و مجّانی هم به او بدهند، اینقدر معاویه خودش را کم‌ارزش می‌دانست ولی در مقابل علی ایستاد. به‌طوری‌که علی علیه السلام در یک جایی به‌عنوان گِله از دهر، از روزگار می‌فرماید، *الدَّهْرُ أَنْزَلَنِي ثُمَّ أَنْزَلَنِي حَتَّى يُقَالَ مَعَاوِيَةُ وَعَلِيٌّ*، روزگار، مرا اینقدر به خیال خودش شأّش را پایین آورد، تا دیگر حالا نمی‌گویند: علی و معاویه، می‌گویند معاویه و علیاً! آنها هم فکر نمی‌کردند که چنین کاری بشود، به‌هرجهت نرفتند. بعد که خبر شهادت رسید، پشیمان شدند. از لحاظ اینکه وجدانشان نمرده بود، وجدانشان زنده بود منتها در یک دوران خوابی رفته بود، وجدان خوابیده بود و هر وقت هم وجدان بخواهد بخواهد هزار بهانه، مستمسک فراهم می‌کند. مثلاً می‌گویند آقا! علی یا حسین، چرا خودش را به هلاکت می‌اندازد؟ کار خوبی نیست، پس ما این کار را نکنیم. یا می‌گویند حالا که این حکومت زیاد و اینها سر جایشان مستقر شدند، همه هم مطیع‌شان هستند، پول هم دارند، پس امام حسین دیگر نمی‌تواند بر اینها غالب بشود. اشتباه می‌کند العیاذبالله. ما اشتباه نمی‌کنیم! به‌هرجهت چندین نوع، هرکسی بهانه‌ای آورد و نرفتند. بعد که اینطور شد پشیمان شدند. گفتند حالا ما با کشندگان حسین جنگ می‌کنیم، آمدند و جنگ کردند. آنها هر چه زودتر توانستند

بفهمند که اشتباه کردند، بفهمند که خطا کردند، جانشان را دادند. همه‌ی آنها شهید هستند منتها نه شهید راه علی، راه حسین. شهید علیه بنی‌امیه. اجرشان شاید یک خرده کمتر باشد، نمی‌دانم، ما که تقسیم‌کننده‌ی اجر نیستیم. اینها همه حرف‌هایی است که از این قبیل می‌آید، خیال خود همان اشخاص است.

آنها یک دورانی فهمیدند که تسلیت دارند، برای اینکه خودشان یک مقداری از وجدانشان را از دست دادند. حالا ما که به دنباله‌ی این وقایع عزاداری می‌گیریم، برای خودمان عزاداریم. این عزا هم همیشگی است. یک هفته، ده روز نیست. البته هر لحظه‌ای که مسلماً تصمیم به جبران خطا بگیریم، خدا از همان لحظه قبول می‌کند. خداوند خودش هم نمونه داده. زمان پیغمبر وقتی حضرت از مکه به مدینه هجرت فرمودند، آیات قرآن هم هست که همه‌ی مسلمین باید هجرت کنند و فرمودند هر کس به مدینه هجرت نکرد، از ما نیست، یک تهدید خیلی شدید بود. وقتی این آیه در مکه بین مسلمان‌ها گفته شد، پیرمردی بود در حال تب و از شدت بیماری و ضعف اصلاً همیشه افتاده بود. وقتی این را شنید، گفت پیغمبر هیچکس را مستثنی نکرده، من هم مستثنی نیستم، باید هجرت کنم.

به او گفتند که تو مریضی، نمی‌توانی. گفت اگر مستثنی بودم، پیغمبر مستثنی می‌کرد. فرزندانش را خواست، تخت روانی درست کردند

همینطور که پایین خوابیده بود روی آن تخت خوابید. بچه‌ها پایه‌ی این تخت را گرفتند، گفتند به مدینه برای مهاجرت برویم. همین که از دروازه بیرون شدند، هنوز به اول منزل نرسیده بودند، پیرمرد حالش خراب شد و شب ماندند، رحلت فرمود. بعد فرزندان به مدینه خدمت پیغمبر آمدند، بعد از دست‌بوسی و زیارت، عرض کردند پدرمان اینطوری شد ولی نیامده، هجرت نکرده آیا شما می‌بخشید؟ از شماست؟ فرمودند: بله، او اجرش در بالاترین مقامات است و آیه‌ای هم به مناسبت او نازل شد: کسی که شروع به هجرت کند و در بین راه یا بمیرد یا کشته شود، اجرش با خداوند است یعنی شهید حساب می‌شود. حالا ما هم از آن لحظه‌ای که بفهمیم، عزای خودمان است، عزا می‌گیریم، از آن لحظه خداوند توجه می‌کند به ما ان شاءالله توفیق می‌دهد که جبران کنیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

در مورد دستورات اسلامی، باید این توجّه را داشته باشیم که اسلام هم مثل همه‌ی ادیان الهی است که قبلاً بود که خودِ قرآن خطاب به پیغمبر می‌فرماید که به یاد بیاور وقتی که از حضرت نوح نَجَّی اللهُ و ابراهیم و موسی و عیسی پیمان گرفتیم و همان پیمان را از تو هم گرفتیم، (به پیغمبر می‌گوید). البتّه خداوند محتاج به پیمان نیست، هر کاری بخواهد، می‌شود. کُنْ فیکون که می‌گویند یعنی همین. بگویند بشو، می‌شود. این محتاج به پیمان نیست ولی خودِ خداوند با این پنج نفر پیمان محکم‌تری بسته و بعد به آنها این رسالت را داده، خودش اینها را آفریده، جدا کرده، گفته فعلاً شما خیال کنید برای خودتان آدمی هستید. العیاذبالله. پیغمبران ما را ببخشند از این عبارات که می‌گوییم ولی ما به فهم خودمان می‌گوییم. مثل شما که برای بچه‌تان، بچه‌ی مثلاً پنج، شش ساله یک ماشین اسباب‌بازی می‌خرید یا برای دخترتان یک عروسک کوچولو می‌خرید. شما از اینکه این بازی می‌کند خوشتان می‌آید، خوشحال می‌شوید. این عروسک، آن ماشین، اینها مال خودِ شماست، اصلاً خودِ این بچه مال شماست ولی خودش خیال نمی‌کند که مالک همه چیز شما باشید، بعد به او می‌گویید: ماشینت را به من می‌دهی بروم ماشین‌بازی؟ می‌گوید: نخیر! شما با او دعوا نمی‌کنید،

نمی‌گویید که این ماشین من است، من برایت خریدم، این حرف‌ها چیست؟ می‌گویید: جان من، این ماشین را بده با هم برویم... همین کار را، خدا با ما بندگان نفهمش می‌کند ما خیال می‌کنیم که ماییم! به قول خیام:

هست از پس پرده، گفتگوی من و تو

چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من
ولی در آن لحظه‌ای که با بچه‌تان بازی می‌کنید به او این قدرت را دادید که شما می‌گویید: ماشین را به من بده، می‌گوید: نخیر نمی‌دهم. این قدرت را خودتان به او دادید ولی این قدرت را یادتان نرود، برای اینکه بعد شما نمی‌گویید: غلط می‌کنی، نمی‌دهی! ماشین را می‌گیرید! نه! التماس می‌کنید که بده. این هم ما را گول می‌زند یعنی ما نه، بچه را ولی با همه‌ی اینها قدرش را بدانید یعنی اگر می‌بینید مثلاً همان بچه‌ای که برایش ماشین را خریدید، با اسباب‌بازی دارد بازی می‌کند، یکی از قوم و خویشان مثلاً برادرتان و خانواده‌اش، خواهرتان و اینها آمدند، آن بچه‌ها هی نگاه می‌کنند که این اسباب‌بازی دارد، بازی می‌کند. می‌بینید خود این بچه صدا می‌زند می‌گوید: بیا با هم بازی کنیم. آن ماشینی را که به شما نمی‌داد، بچه را صدا می‌زند، می‌گوید: بیا با هم با این ماشین بازی کنیم. اینجا از بچه خوشتان می‌آید. به بچه می‌گویید بارک‌الله، کرایه‌ی اینکه با آن بچه با این

ماشین اسباب بازی رفتید مشهد و برگشتید، من برایت یک چیز دیگر می‌خرم. مجسمه‌ی شتری می‌گیرم که راه برود. عین همین، ما بدون اینکه بفهمیم، خلقتِ خودمان و رفتار و روشی که خداوند با ما دارد به صورت بازی برای خودمان نشان می‌دهد. حالا در اینجا این پدر و مادر (والدین) بچه را به حرکت تشویق می‌کنند. بازی کن، اگر همه‌اش نشسته باشد می‌گویند چرا نشستی؟ بلند شو! اگر بنشیند یک خرده گریه کند که ماشینم خراب شد، می‌گویید: خراب شد که شد، تو ماشین را دوست داری یا من را؟

خداوند در ادیانی که آفریده، عزا نیافریده، جشن و سرور است، جشن و سرور دو فایده دارد. یکی این است که آن خاطره را فراموش نمی‌کنید یکی هم این است که ما را به حرکت وا می‌دارد، این هست. در تورات ببینید خداوند به موسی خطاب فرموده، می‌گوید: به قوم بنی‌اسرائیل بگو که این روز پسح را یادشان نرود، روزی بود که من شما را از دست فرعونیان نجات دادم یعنی می‌گوید همیشه یادتان باشد، تشکر بکنید و همیشه هم از من بخواهید که شما را از دست فرعونیان نجات بدهم، این یک عید.

در خودِ داخله‌ی اسلام، پیغمبر چقدر عزا دید، اول عزا این است که با عزا به دنیا آمد، پدر رحلت فرموده بود بعد تنها مادرش بود که او هم رحلت کرد، تنها ماند (البته در کوچکی).

همینطور یکی یکی اقوام رحلت کردند. هیچ برادر و خواهری نداشت که بزند تو سرش گریه کند، هیچ! حمزه عموی حضرت که در آن جنگ‌ها مثل پدر بود با آن شقاوتی که به خرج دادند و خیانتی که کردند، در جنگ از پشت بدون اینکه ببیند، تیر زدند که رحلت فرمود. حضرت حمزه سیدالشهدا، لقب سیدالشهدا را اول پیغمبر به حمزه داد البته بعد دنیای اسلام به حسین هم داد. سید یعنی آقا، آقای آن زمان. بعد حضرت که به مدینه آمدند دیدند هر منزلی، خاندان یکی از شهداست، گریه می‌کنند، مراسمی دارند، رفت خانه‌ی حمزه چون حمزه تنها بود، دید هیچ سر و صدایی نیست. حضرت گفت: عموی من خیلی بی‌کس و تنهاست، در واقع برای نشان دادن علاقه‌ای که خودش به حمزه داشت، گفت: من صاحب‌عزا هستم، در همان خانه عزای حمزه را گرفت. عزایی گرفتند و رفع شد، تمام شد.

فقط ماه رمضان باید سی روز از تمام لذات، خودتان را محروم کنید، نگه دارید. بعد که سی روز توانستید این قدرت روحی را به خرج بدهید و این کار را بکنید خداوند می‌گوید: خوشحال باشید، خوشحال نیستید؟ سی روز توانستی اطاعت من را بکنی! عید فطر را جشن می‌گیریم. خداوند می‌گوید: در این روز اشتباه نکنی بروی روزه بگیری؟! روزه در روز عید فطر حرام

است و همینطور روز عید قربان.

خداوند به پیغمبر ما می‌گوید: مثل ملت ابراهیم. «ملت ابراهیم» یعنی آن روشی که داشت رفتار کنید. این ابراهیم چنین مقاماتی گرفت، برای ما جشن دارد. ما این دو تا (عید فطر و عید قربان) را جشن داریم. بعد هم خداوند به ما می‌گوید شش روز کار کردید یک روز نروید، در خانه بخوابید، بگویید استراحت می‌کنید. آن یک روز خوشحال باشید که شش روز بنابه امر خدا کار کردید، زندگی کردید و آنها را هم جشن بگیرید. این است که جمعه‌ها را هم جشن گرفتند. حالا به این جهت، به این ترتیب خداوند بطور کلی در آداب دینی جشن گذاشته ولی عزا نگذاشته، جای خود دارد.

اما اینکه ما عزا می‌گیریم این به واسطه‌ی وقایعی است، بلاهایی است که خودمان به سر خودمان آوردیم. علی علیه السلام را چه کسی شهید کرد؟ جمعی همینطوری! یک جمعی که در آن روزگار بودند یعنی یک عده‌ای از همین انسان‌ها. حسین علیه السلام و فداییانش را چه کسانی شهید کردند؟! بنابراین، این بلایی است که حالا ما یعنی نه شخص ما، «ما» یعنی همین نوع بشر ما، گردن ما گذاشته است. ما اگر عزا می‌گیریم در واقع استغاثه می‌کنیم، از خدا می‌خواهیم: خدایا! اگر می‌خواهی چنین بلاهایی

ایجاد کنی، که یعنی یک عده‌ای علی را بکشند، چنین وظیفه‌ای
به ما مردم نده. ما را از این بلا دور بدار و نگذار در جامعه‌ی ما
چنین کسانی باشند، ان شاءالله.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
		۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	-	۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
		۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
		۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
		-
۸۰	۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
		۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
		۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
		۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
		۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
		۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
		۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
		۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
		۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت)	
۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه نوزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	
۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	
۱۱۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	
۱۱۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	
۱۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	
۱۱۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوم)	
۱۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوم)	
۱۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	
۱۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	
۱۲۰	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۲۱	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۵۰۰ تومان
۱۲۲	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	۵۰۰ تومان
۱۲۳	فهرست موضوعی جزوات	۵۰۰ تومان
۱۲۴	درباره‌ی ذکر و فکر	۵۰۰ تومان
۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و ششم)	
۱۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	
۱۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	
۱۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	
۱۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	
۱۳۰	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۲۰۰ تومان
۱۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۵۰ تومان
۱۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوم)	۵۰ تومان
۱۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوم)	۵۰ تومان

مجموعه بیست:
۵۰۰ تومان
(شامل ۵ جزوه)